

بود از کوفه که در حقی ابو بکر و عمر رضی الله عنهما سخنان بدی گفت
هر چند ویرا نصیحت کردم از آن باز نیتا و چون نزدیک بمن
رسیدیم فرود آمدیم و خواب کردم چون وقت کوچ رسید
و وضو ساختیم و آن کوفی را بیدار کردیم بیدار شد و گفت بهیات
من از شما درین منزل باز ماندم درین وقت که مرا بیدار ساختید
رسول صلی الله علیه و آله بالای سرم ایستاده بود و وی گفت ای فاسق
خدای تعالی فاسق را خواهد گردانید تو درین منزل مسخ خواهی شد
گفتم وای بر تو بر نیزه و وضو ساز و وی نشست و پاهای خود را
گردد آورده نگاه دیدیم که انگشتان پای وی آغز مسخ شدن گرفت
هر دو پای وی چون دو پای یوزنه شد پس برانوی وی رسید
آنگاه پهیگاه وی بعد از آن بسینه وی و در آخر بسر و روی وی
و همین یوزنه شد و بر او بگرییم و بر بالای شتر بستیم در وان شدیم
در وقت غروب با قلاب برشته رسیدیم که یوزنه جدا جدا جمع آمده
بودند چون ایشان را دیدیم اضطراب بسیار نمود و در میان راه پاره
کرد و با ایشان پیوست بعد از آن از آنجا روی با ما کرد و آن
پوزنگان با وی موافقت کردند ما گفتم کار ما بد شد وقتی که وی
آدی بود ما را ایندلی کرد اکنون یوزنه شد و پوزنگان دیگر با او
با وی شدند تا چه خواهد کرد آمد نزدیک ما بر دم خود نشست و
در رویهای نظری کرد و از چشمان وی اشک ریخت چون ساقی

سنگین

گذشت یوزنگان بر قند و وی نیز در عقب ایشان برفت و در تمام
مستغفری رحمة الله تعالی آورده است از علی بن زید رضی الله عنهما که
وی گفته است که سعید بن مسیب رحمة الله تعالی گفت که کسی را بعز
که فلان شخص را بر بندگتم تو حال و بر او بگوی گنت نزدی را بعز
فوست دم سعید بن مسیب رحمة الله تعالی گفت آن شخص بعضی از اصحاب
رسول را صلی الله علیه و آله و سلم دشنام داد بر روی وی ریشی بیدار شد
و سر روی و بر او گرفت و سیاه گشت و سر وی آورده است از مردی
صالح که گفته است شخصی بود از کوفه که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
نازای گنت با نام سفینه هر چند ویرا نصیحت کردم نشنیدید گفتم ایما
جدا شو جدا شد در وقت مراجعت غلام ویرا دیدم گفتم که خواه خود را
بگوی که با ما رجعت کند گنت خواه رجعت را عجب حادثه پیش آمده است دو
دست وی چون دودست خاک شده است پیش دی رفیق و گفتم
با ما رجعت کن گنت را عادتت عظیم افتاده است دودست خود را
از آستین بیرون کرد چون دودست خاک سپس با ما همراه شد تا بجای
رسیدیم که آنجا خوکان بسیار بودند خود را از مرکب بیضاخت صورت
خوک گرفت و با خوکان پیوست چنانکه ویرا از ایشان باز نشناختیم
شجاع و غلام ویرا بگوش آوردیم و همه آذوی آورده است از یکی
فانزبان که گفته است که با جماعتی بغزای رفیق و با ما شخصی بود
از موالی بنی تمیم بر حیان نام و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و کشام